

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

جواب از ترتب در عرفیات: مرحوم آخوند دو تا جواب و راه حل برای ترتب در عرفیات داده اند؛ حالا قبل از اینکه جواب های مرحوم آخوند را بیان نمائیم این مقدمه روشن هست که در مواردی که برهان عقلی قائم شده برای استحاله يك شيء قائم شده اگر ما يك موردی را به حسب ظاهر دیدیم که بر خلاف آن برهان عقلی واقع شده، عقل در اینجا حکم می کند که این يك مورد را باید توجیه بکنیم، چون نمی شود آن چیزی که به حسب ظاهر در عرف هست ما به سبب آن دست از برهان عقلی برداریم.

جواب اول این است که در این مواردی که در عرف به صورت ترتب واقع شده، امر به مهم در فرض تجاوز از امر به اهم است، یعنی پدر یا مولا دست از امر به اهم بر می دارد، سپس امر را متوجه مهم می کند، به عبارت دیگر می فرمایند در این موارد عرفی امر به مهم در مرتبه او امر به اهم وجود ندارد.

مولا مهم را بعد از اغماض و تجاوز از امر به اهم طلب می کند. در نتیجه دیگر در اینجا ترتبی در کار نیست. چون در قائلین به ترتب ادعایشان این است که ما دو تا امر را بر فعلیت خودش باقی بگذاریم لکن به نحو ترتب در حالی که عرفیات از امر مهم اعراض می شود و بعد از تجاوز از او امر به مهم هست.

جواب دومی که مرحوم آخوند داده اند این است که می فرمایند، ادعا در باب ترتب در جایی است که این دوتا تکلیف عنوان تکلیف مولوی را داشته باشد، یعنی قائل به ترتب، ادعا می کند که ما می توانیم تصویر کنیم دو تکلیفی که در زمان واحد فعلیت دارند، لکن دو تکلیف مولوی، یعنی مولا هم امر به اهم کرده و هم امر به مهم کرده و در زمان واحد هم جمع بین این دوتا ممکن نیست، لکن می آییم اینها را به نحو ترتب درست می کنیم و می گوییم که امر به مهم در طول امر به مهم است،

اما این ادعا در صورتی هست یعنی اصلاً مدعای قائل به ترتب جمع بین دو تکلیف فعلی است که هر دو هم مولوی باشد؛ مرحوم آخوند می فرمایند این ترتبی که در عرفیات می بینید هست، امر به مهم عنوان مولوی را ندارد، بلکه عنوان ارشادی را دارد.

یعنی آنچه که برای مولا مطلوب هست در این امثله عرفیه، امر به اهم هست و آنچه که تکلیف فعلی مولوی هست، امر به اهم هست و امر به مهم يك عنوان ارشادی دارد و آن ارشاد به این هست که است فعلی که عنوان مهم را دارد، دارای ملاک و مصلحت هست و برای مولا محبوبیت ذاتی دارد و این ملاک و محبوبیت به این اندازه هست که اگر مکلف آمد، امر مولوی اهم را ترك کرد، خوب باید عقاب بشود و این فعل مهم موجب تخفیف در آن استحقاق عقاب نسبت به ترك اهم می شود؛

می فرمایند ما می آییم این امر به مهم را می گوییم که عنوان ارشادی دارد، ارشاد به این معنی که فعل مهم و متعلق امر به مهم يك ملاکی دارد که اگر انسان آن را انجام داد و امر به اهم را ترك و عصیان کرد، این ملاک مقدار زیادی از آن استحقاق عقوبت را کم می کند.

لذا این دو جوابی هست که مرحوم آخوند از این ترتبی که در عرفیات واقع شده بیان فرموده است.

و بعد هم در آخر مي فرمايند که ما به استادمان شيرازي مکرر اين اشکال را مي کردیم که شما که قائل به ترتب هستيد، لازمه ترتب اين هست که اگر گفتيد دوتا تکليف فعليت دارد و اگر مکلف آمد هر دو را ترك کرد، بايد استحقاق دو تا عقاب داشته باشد! مي فرمايند که ايشان(مرحوم شيرازي) از اين امر و تالي فساد امتناع مي کردند و ملتزم به اين معني نمي شدند.

مسلك و روش در باب ترتب:

در بحث ترتب مجموعاً دو مسلك وجود دارد: يكي مسلك عرفي است يعني آمده اند ترتب را از راه عرف و امثله عرفيه تثبيت کرده اند(که خوب اگر بخواهند از راه عرف تثبيت بکنند انسان بايد يك نوع ديگري بحث بکند).

و بحث دوم اين است که آمده اند از راه برهان عقلي مسأله ترتب را مطرح کرده اند. در کلام مرحوم آخوند هم اشاره به برهان عقلي شده و آن اين است که مرحوم آخوند فرمودند که همان محذور استحاله در طلب ضدين في عرض واحد، در طلب ضدين في طول هم وجود دارد. و بعد هم آمده امثله عرفيه را مورد مناقشه قرار داده است.

(قائل به ترتب آن مقداري که در ترتب آمده، عمدتاً روي عرفيات تقيه کرده) مرحوم آخوند بعد از اينکه قول به ترتب را تصوير و ذکر مي کنند، مي فرمايد که قائلين به ترتب مي گویند و هو واقع في العرف و هو كثير في العرفيات، ترتب در عرفيات زياد داریم و بعد مرحوم آخوند برهان اقامه کرده براي امتناع ترتب و امثله عرفيه را هم جواب داده است.

نظر مرحوم نائيني: اما مرحوم محقق نائيني که ايشان بعد از مرحوم محقق ثاني و کاشف الغطاء و سيد مجدد، اولين محققي است که به بحث ترتب را يك چهار چوب عقلي و محکم و فني داده و ديگران هم بعداً روي همين مطالب مرحوم نائيني بحث را دنبال کرده اند.

مرحوم نائيني بحث ترتب را در ضمن پنج مقدمه و چهار تنبيه ذکر کرده است. ما هم بحث را متمرکز مي کنيم روي کلام نائيني و يعني هر مقدمه را مطرح مي کنيم و بعد بحث مي کنيم که آیا اين مقدمه درست است يا نه؟ ارتباط به ترتب دارد يا نه؟ و در آخر ببينيم که به چه نتيجه ای مي رسيم و آیا ما مي توانيم نظريه ترتب را تثبيت بکنيم و يا اينکه اصلاً قابل تثبيت نيست).

مقدمه اولي: کتاب اجود التقریات (ج:27، ص:55). در اين مقدمه خود مرحوم نائيني مي فرمايد ما دوتا مطلب را مي خواهيم بيان کنيم: مطلب اول، باز براي مطلب اول يك مقدمه را ذکر مي کنند و آن مقدمه اين است که در جايي که دوتا فعل بين آنها تضاد باشد، يعني در دو فعلي که متضادند، فرموده است که اگر تکليف به يکي مشروط به ترك متعلق ديگري شد يا تکليف به هر دو، يعني هر کدام، مشروط به ترك متعلق ديگري شد لامحاله اين تکليف بايد به نحو طولي باشد، در جايي که دو فعل متضادند، اگر تکليف به احدهما مشروط به ترك ديگري شد، لامحاله اين تکليف بايد تکليف طولي باشد و نمي شود که اين تکليف در عرض آن تکليف باشد.

مثلاً الف و ب اگر تکليف به باء مشروط به ترك الف شد، مي فرمايند که در اینجا اين دو تا تکليف ديگر در عرض يکديگر نيستند، بلکه حتماً اين تکليف به باء، در طول آن تکليف به الف هست.

اين را به عنوان مقدمه ذکر مي کنند و بعد مي فرمايند که در جايي که دو تا متعلق بينشان تضاد وجود دارد و تکليف به يکي در طول ديگري هست، در اینجا طلب جمع بين ضدين به وجود نمي آيد. طلب جمع بين ضدين در جايي است که اين دوتا تکليف در عرض يکديگر باشد، اما اگر يك تکليف در طول تکليف ديگر بود در اینجا طلب جمع بين ضدين، يعني آنچه محذور استحاله بود از اول، که مولا طلب بکند جمع بين ضدين را، در اینجا بوجود نمي آيد؛

فرموده اند بالاتر از اين را مي گوييم و آن اينکه مي گوييم در جايي که دوتا متعلق امکان جمع بين اين ها باشد، يعني در زمان واحد و در عرض واحد بينشان امکان جمع باشد، فرموده اند مثل دخول مسجد و قرائت قرآن که انسان هم داخل مسجد مي شود و هم مشغول خواند قرائت قرآن باشد.

فرموده اند که حالا این دو تا متعلق اگر مولا آمد خطاب را به نحو ترتبی قرار داد، یعنی دو تا متعلق که امکان جمع بینشان وجود دارد و حالا اگر مولا آمد یکی را در طول دیگری قرار داد و مثلاً فرموده باشد که اگر داخل مسجد نشدی قرائت قرآن بکن!

می فرماید نتیجه این بیان این می شود که اینجا این دو تا متعلق در زمان واحد و در عرض واحد دیگر متصف به مطلوبیت نیست؛ دو تا متعلق اصلاً با قطع نظر از امر شارع امکان جمع بینشان هست، تا چه برسد به آنکه امکان جمع بینشان نباشد.

نائینی می فرماید در آنجایی که امکان جمع بین دخول مسجد و قرائت قرآن هست، حالا در همین جا مولا اگر به نحو خطاب ترتبی تکلیف را متوجه کرد، خطاب ترتبی یعنی یکی را در طول دیگری قرار داد، می فرماید اگر مولا این چنین کرد، ما نتیجه می گیریم که این دو تا متعلق در زمان واحد و در عرض واحد متصف به مطلوبیت نمی شود.

اگر مکلف آمد هر دو را در زمان واحد و در عرض واحد متصفاً به مطلوبیت آورد، هذا تشریع. اگر مکلف این دو تا فعلی که مولا به نحو خطاب ترتبی بیان فرموده، اگر مکلف آمد این مکلف را قابلیت اجتماع در عرض واحد را دارند به نحو متصفاً بالمطلوبه آورد! می فرمایند این تشریع هست.

ترتیب نتیجه اش این است که دو متعلق در زمان واحد و در عرض واحد دیگر اتصاف به مطلوبیت باهم ندارد بلکه یکی از آنها متصف به مطلوبیت می شود نه هر دو. سپس می فرمایند که اگر این چنین شد که در زمان و در عرض واحد نمی شود متصف به مطلوبیت باشد؛ بنابراین ما به این نتیجه می رسیم که مولا طلب جمع بین ضدین را نکرده، بلکه طلب جمع در آنجایی هست که هر دو متعلق متصف به مطلوبیت بشود؛ اما حالا که هر دو متعلق متصف به مطلوبیت نیست، در اینجا دیگر طلب جمع بین ضدین نیست. نتیجه می گیریم که روی نظریه ترتیب طلب جمع بین ضدین در کار نیست.

امر دومی که مرحوم نائینی در همین مقدمه اولی مطرح کرده است این است که فرموده اند در جایی که بین دو تا تکلیف تزامم بینشان پیدا نمی شود. تزامم معنایش این است که مکلف قدرت بر امتثال هر دو را ندارد. فرموده است که طبق قاعده «الضرورات تتقدر بقدرها»، ما باید يك راهی را طی کنیم که قاعده تزامم از بین برود ولی زائد بر او را حق نداریم؛

می فرمایند که در باب تزامم، گاهی منشأ تزامم فعلیت به دو تا تکلیف است، یعنی دو تا تکلیف چون فعلیت دارند، بینشان تزامم بوجود می آید، در اینجا رفع تزامم این است که بگوییم هر دو تا تکلیف از فعلیت ساقط می شود.

اما گاهی اوقات منشأ تزامم فعلیت دو تکلیف نیست، بلکه منشأ تزامم اطلاق دو تا تکلیف است. در اینجا رفع این قاعده این است که ما بیایم اطلاق ها را از بین ببریم. طبق قاعده «الضرورات تتقدر بقدرها»، در اینجا ما نمی توانیم بگوییم بیایم بگوییم که حالایی که منشأ تزامم اطلاق هست، اصل تکلیف هر دو را ساقط نکنیم و از بین ببریم.

بعد فرموده اند در فرضی که منشأ تزامم خود فعلیت به تکلیف است و ما می توانیم فعلیت را از بین ببریم عقل يك تخییر شرعی را استکشاف می کند، یعنی عقل می گوید که بالاخره یکی از این دو تا تکلیف ملاک الزامی دارد و فوت و تفویت ملاک الزامی قبیح است و عقل می گوید که شما مخیر هستید که شرعاً یکی از اینها را انجام بدهید.

اما در آنجایی که رفع تزامم به از بین بردن اطلاق ها هست در اینجا هر دو تکلیف بر فعلیت شان باقی می ماند و اطلاق از بین می رود. می فرماید عقل در آنجا شما را مخیر می کند، اما تخییر در آنجا دیگر تخییر عقلی هست.

سپس مرحوم نائینی آمده يك اشکالی به شیخ انصاری کرده و آن این است که فرموده شیخ در مانحن فیه از منکرین ترتیب است، ولی در بحث تعادل و تراجیح بیانی دارد که آن قرینه بر این هست که در آنجا این بحث ترتیب را پذیرفته اند! و فرموده اند که این از غرایب هست و اینجور غرائب از اساطین لیس بعزیز.

